گفت وگو با رایدلی اسکات، کارگردان

یک سال خوب در فرانسه

ترجمه : امیررضا نوری‌زاده

شاید رایدلی اسکات یکی از بهترین کارگردانان سه دهه اخیر محسوب شود که در کارنامه هنری اش فیلم هایی چون بیگانه و گلادیاتور به چشم می خورند. او پس از ساخت فیلمی پرخرج و تاریخی چون ملکوت آسمان، این بار به سراغ فیلمی مستقل و شخصیت محور به نام یک سال خوب رفته است که نقش اول آن را راسل کرو ایفا می کند.

کرو دراین فیلم نقش ماکسی میلیان اسکینر، یک کارگزار بورس را ایفا می کند که یک باغ فرانسوی را از عمویش به ارث می برد ولی زمانی که برای فروش آن تصمیم می گیرد، با مشکلات زیادی مواجه می شود. دراین گفت وگو اسکات از این فیلم و دلایل ساخت آن می گوید:

در مورد تاثیر فیلم های فرانسوی و ایتالیایی بر «یک سال خوب» بگویید!

من مدتی را در فرانسه زندگی کردم و طبیعی است که این مسأله بر ذهنیت من ازاین کشور تأثیر بگذارد و همیشه فکر می کردم که باید فیلمی معاصر در باره منطقه provence فرانسه ساخته شود و جذابیت های توریستی آن برای جهانگردان بیش از پیش مشخص شود. اما گذشته از این فیلم بیشتر در مورد خود کشور فرانسه است که البته بیتر مایل دوست من در نگارش این فیلمنامه و انتخاب لوکیشن ها کمک زیادی به من کرد.

مدت زمان فیلمبرداری فوق العاده بود. چگونه دراین مدت زمان کوتاه موفق به ساخت فیلم شدید؟

از ابتدای کار بیتر مایل معتقد بود که این فیلم هر ۱۶ سال یک بار امکان ساخته شدن را خواهد یافت بنابراین نمی خواست این فرصت به ۱۶ سال بعد موکول شود و زمانی که من به او گفتم که فیلمبرداری را از پائیز سال آینده آغاز می کنیم، تمامی مقدمات فیلم را آماده کرد و البته این در حالی بود که من هنوز بازیگر اصلی فیلم را انتخاب نکرده بودم و بعد این پروژه را به او پیشنهاد کردم و او خیلی زود پیشنهاد مرا پذیرفت ولی نگاه مسئولان استودیو فاکس به من چندان مطمئن نبود و تصور نمی کردند که من بتوانم از این فیلمنامه کار خوبی را ارائه دهم. البته آنها این فیلم را کمدی تلقی کردند در شرایطی که این فیلم کمدی نبود چون کمدی شامل کمدی اسلپ استیک و یا موقعیت هایی می شود که اخبار بدی به گوش شخصیت های اصلی می رسد اما فیلم من بیشتر یک کار درام بود.

بهترین شاخصه این فیلم چه بود؟

به عقیده من هوای فرانسه چون چیزی که باعث شد من چندسال را دراین کشور بگذرانم، هوای این کشور بود. انگلستان کشور زیبایی است ولی هوای مزخرفی دارد و همیشه بارانی است اما در فرانسه در شهرهایی که در جنوب این کشور هستند، چهار فصل به طور راضی کننده ای به چشم می خورد.

با توجه به اینکه راسل کرو مدتها بود که در فیلمی کمدی حضور نیافته بود، چگونه او را راضی به بازی در چنین فیلمی کردید؟

او فیلمنامه را پسندید و معتقد بود که هر کار تازه ای مثل این فیلم می تواند جذاب باشد.

آیا برای نتیجه گیری بهتر از حضور او در این فیلم، روی مهارت های کمدی او کار کردید؟

راسل کرو حدود سی فیلم دارد ولی اکثر علاقه مندان فیلم های مشهور او مثل گلادیاتور، ذهن زیبا و یا پرونده محرمانه لس آنجلس را دیده اند. اکثر فیلمهای او استرالیایی است و من تعداد زیادی از آنها را دیده ام ولی او ازاین موضوع مطلع نبود. من فیلم رامپراستامپر را دیدم و او را برای بازی در گلادیاتور انتخاب کردم در حالی که قبل از آن تقریباً هیچ کس او را در آمریکا نمی شناخت.

دلیل همکاری موفقیت آمیزتان را درچه می دانید؟

فکر می کنم هر دو ما آنچه را که در ذهنمان می گذرد را به خوبی به یکدیگر منتقل می کنیم هرکدام از ما می تواند عقاید خودش را در مورد طرف مقابل با شفافیت مطرح کند و پاسخ منطقی هم دریافت کند. اگر این شرایط حکمفرما نبود، ساخت فیلمی مثل گلادیاتور تقریباً غیرممکن بود چون ساخت چنین فیلمی چالش برانگیز بود و ما در اکثر موارد امکان یک برداشت را در فیلم داشتیم.

از راسل کرو در فیلم بعدی تان «گنگستر آمریکایی» چه انتظاری دارید؟

جذابیت مهم این فیلمنامه دراین است که دو شخصیت اصلی فیلم در فضای شخصی شان محصور شده اند که البته یکی از آنها به نام ریچی رابرتز هنوز زنده است و در خلال فیلمبرداری به ما سر می زند.

گفته می شد که شخصیت فرانک لوکاس (با بازی دنزل واشنگتن) شخصیت اصلی فیلم است ولی به نظر می رسد شخصیت اصلی فیلم ریچی رابرتز است؟

فکر می کنم در گزارش ها در مورد این فیلم اشتباهاتی رخ داده است. من استیون زیلیان فیلمنامه نویس این اثر را به خوبی می شناسم و او دو فیلمنامه برای من نوشته است. او سه سال قبل فیلمنامه «گنگستر آمریکایی» را برایم فرستاد و نظر مرا درباره آن جویا شد و من به او گفتم که کار عالی است ولی توازنی بین شخصیت های فرانک لوکاس و ریچی رابرتز وجود ندارد.

آیا مشکلاتی برای ساخت فیلم یک سال خوب وجود داشت؟

ناچار بودم هر شب شام سبک بخورم تا مطمئن باشم که می توانم صبح به موقع بیدار شوم. چون برنامه کاری هر روز از ۶ صبح شروع می شد و برخی روزها کار تا ساعت ۱۲ شب به طول می انجامید.

فکر کنم برای خود شما هم جالب باشد که پس از ساخت فیلمی مثل ملکوت آسمان به سراغ این فیلم رفتید!

ساخت فیلم ملکوت آسمان مثل حضور در میدان جنگ بود و این مسأله در نسخه سه ساعته آن به روی DVD کاملاً مشخص است. آن فیلم تنها راجع به جنگ بود ولی دراین فیلم سعی شده حتی الامکان از مقوله جنگ دوری شود.

حالا که شما فیلم سازی در ژانرهای مختلف را تجربه کرده اید، ژانر مورد علاقه تان چیست؟

من بیشتر سعی می کنم تا به ترتیب یک فیلم پرخرج و یک فیلم کم خرج بسازم. در فیلم ملکوت آسمان به هنگام صبحانه حدود ۲۵۰۰ نفر حضور داشتند و شروع فیلمبرداری در ساعت ۹/۱۵ دقیقه صبح مثل حرکت دادن یک ارتش بود.

پس اگر ساخت فیلم های پرخرج تا این حد دردسر دارد، شما چرا به سراغ فیلم های کم خرج نمی روید؟

چون فرمان دادن به دوهزار نفر لذت زیادی دارد!!

با ساخت این تعداد فیلم جنگی، قصد نگارش کتابی در باره آن ندارید؟

تصور می کنم که بیش از نگارش کتاب، سیاستمداران بایستی از تماشای این فیلم ها درس بگیرند و درک کنند که کشورگشایی و جنگ در نهایت تنها به ویرانی می انجامد.

کدام یک از فیلم هایتان را برای عرضه بر روی DVD در نسخه ویژه انتخاب می کنید؟

من یک سکانس اضافه را برای فیلم بیگانه انتخاب کردم و دوست دارم که فیلم افسانه را نیز در نسخه بلندتر ببینم چون فیلم افسانه را در ابتدا هم ۲۰ دقیقه طولانی تر ساخته بودم. گذشته از این فیلم افسانه در ژاپن بسیار محبوب است و انتشار DVD آن می تواند برای طرفداران ژاپنی فیلم جذاب باشد.

بازی شرافتمندانه

نگاهی به فیلم جدید رابرت دنیرو «نگهبان خوب»

لس آنجلس تایمز

این روزها رابرت دنیرو هنرپیشه ای که برای بازی در فیلم هایی چون گاو خشمگین و راننده تاکسی در اذهان سینمادوستان مانده است، تلاش می کند تدوین فیلم جدیدش نگهبان خوب را به پایان برساند و برای اکران در هفته آخر دسامبر آماده کند. آخرین نسخه این فیلم که برای مسئولان استودیو پارامونت اکران شد، حدود ۱۶۰ دقیقه بود اما توزیع کنندگان فیلم خواهان کاهش مدت زمان فیلم به ۱۴۰ دقیقه شده اند. ساخت این فیلم تا این مرحله حدود ۱۲ سال به طول انجامیده و در طول این مدت ۵ کارگردان قصد ساخت آن را داشته اند که هر کدام بنا به دلایلی از آن سرباززدند تا اینکه نوبت به دنیرو رسید. ولی به نظر می رسد طلسم آماده نشدن به موقع آن ادامه داشته باشد. فیلمنامه نگهبان خوب نوشته اریک راث است که قصد نداشته اثری روشنفکرانه یا تاریخی را عرضه کند. در فیلمنامه، قهرمانی به نام ویلسون حضور دارد که خصوصیاتش ترکیبی از خصوصیات چند مقام مهم سیا در دهه های قبل از جمله ریچارد سبیل (متخصص عملیات مخفیانه) و جیمز آنگلتون (متخصص امور ضد جاسوسی) است. ویلسون از دانشگاه Yale به دفتر سرویس های استراتژیک سازمان سیا می پیوندد و در جریان جنگ دوم جهانی فعالیت های چشمگیری دارد او که در ابتدا به شکلی کورکورانه نسبت به این سازمان وفادار است پس از مدتی درمی یابد که شغل او زندگیش از جمله رابطه با دوستان و حتی زندگی زناشویی اش را تهدید می کند.

راث این فیلمنامه را در سال ۱۹۹۴ برای فرانسیس فورد کاپولا نوشت، زمانی که به دلیل نگارش فیلمنامه «فارست گامپ»، محبوب کارگردانها بود اما کاپولا به سراغ این فیلم نیامد و آن را به وین وانگ سپرد. ولی پس ازآن به دلیل تغییر مدیریت در استودیو پارامونت فیلم به فیلیپ کافمن سپرده شد ولی این تغییر هم نتیجه ای نداشت. گزینه بعدی برای ساخت این فیلم جان فرانکن هایمر بود و او تمایل فراوانی داشت که رابرت دنیرو هنرپیشه اصلی او باشد اما مرگ فرانکن هایمر در سال ۲۰۰۲ همه چیز را به هم زد. در همین زمان، دنیرو به دنبال یک فیلمنامه خوب جاسوسی برای کارگردانی بود. او در این باره می گوید: من همیشه به دوران جنگ سرد علاقه مند بودم من در این دوران بزرگ شدم و همه مسائل اطلاعاتی مرتبط با این دوره برایم جذاب است.

قصد دنیرو به دست آوردن فیلمنامه ای بود که شامل حضور سیا در ماجرای خلیج خوک ها تا سقوط دیوار برلین باشد اما فیلمنامه راث فقط تا اوایل دهه ۱۹۷۰ را شامل می شد بنابراین راث و دنیرو موافقت کردند که راث فیلمنامه را تا دوره مورد علاقه دنیرو ادامه دهد.

نگهبان خوب به استودیو پارامونت رسید جایی که از گراهام کینگ (دار ودسته های نیویورکی) خواسته شد تا به ساخت این فیلم کمک کند اما کینگ اصرار داشت که لئوناردو دی کاپریو نقش ویلسون را ایفا کند ولی برنامه تولید این فیلم با فعالیت دی کاپریو هماهنگی نداشت چون او می خواست در فیلم مارتین اسکورسیزی به نام جدا افتاده بازی کند. دنیرو دراین زمینه می گوید: «یک روز به دی کاپریو گفتم باید همین امشب به من بگویی که حاضر به بازی هستی یا نه؟ ولی همان موقع هم دوست داشتم این نقش را به مت دیمون بدهم.»

البته دیمون هم در فیلم اسکورسیزی بازی کرد ولی زودتر از دی کاپریو از فیلمبرداری فارغ می شد اما دیمون تمایلی نداشت که فاصله بین این دو فیلم زیاد باشد به همین خاطر دنیرو فقط ۶ ماه فرصت داشت تا فیلمبرداری را آغاز کند. اما عدم حضور دی کاپریو به منزله خروج کینگ از این پروژه بود. سرانجام جیمز راینسون وارد این ماجرا شد و فیلم با بودجه ای کمتر از ۹۰ میلیون دلار ساخته شد و البته اکثر هنرپیشگان فیلم ناچار شدند تا در دستمزدهایشان تجدیدنظر کنند اما به عقیده راینسون گرچه ساخت این فیلم تأخیرهای فراوانی داشت ولی فضای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد مردم به تماشای فیلم هایی از این دست علاقه مندتر شوند چون زمانی که راث این فیلمنامه را نوشت هنوز مشخص نشده بود که سازمان سیا در نقاط مختلف جهان زندان های مخفی دارد و یا اینکه به شکل علنی متهمان به تورریسم را شکنجه می کند ولی همه اینها اکنون برای مردم مشخص شده است. راث در مورد این فیلمنامه می گوید: من این فیلمنامه را ۱۲ سال قبل نوشتم. این فیلم قرار نبود به مسائل سیاسی بپردازد بلکه بیشتر به تأثیر فعالیت در این سازمان بر زندگی خصوصی فردی مثل ویلسون بپردازد. در فیلم نگهبان خوب برخلاف اکثر فیلم های جاسوسی خبری از صحنه های تعقیب و گریز اتومبیل و یا درگیری با اسلحه نیست و اگر الگوی فیلم هایی از این دست جیمز باند براساس نوشته های یان فلمینگ است، دنیرو و راث آثار فردی مثل جان کار، را مدنظر داشتند. دنیرو در مورد این انتخابش می گوید: فیلم هایی که افراد تمام مدت به هم شلیک می کنند، این روزها خیلی زیاد شده، ولی من فیلم هایی را دوست می دارم که در آنها دلایل منطقی برای هر درگیری کوچکی داشته باشد. بنابراین من میزان خشونت در این فیلم را کاهش دادم و در عوض آن را به یک بازی شرافتمندانه تغییر دادم.

به عقیده تحلیلگران هدف اصلی دنیرو و راث از ساخت چنین فیلمی نمایش تأثیر مخرب قدرت بر زندگی است. دنیرو هم در این باره می گوید: ایده آل گرایان انسانهای باهوشی هستند و سعی دارند کارهایی را انجام دهند که تصور می کنند درست است اما پس از مدتی بیش از حد اعتماد به نفس پیدا می کنند و کارهایی را انجام می دهند که چندان در چارچوب منافع کشور آمریکا نیست.

این روزها رابرت دنیرو هنرپیشه ای که برای بازی در فیلم هایی چون گاو خشمگین و راننده تاکسی در اذهان سینمادوستان مانده است، تلاش می کند تدوین فیلم جدیدش نگهبان خوب را به پایان برساند و برای اکران در هفته آخر دسامبر آماده کند. آخرین نسخه این فیلم که برای مسئولان استودیو پارامونت اکران شد، حدود ۱۶۰ دقیقه بود اما توزیع کنندگان فیلم خواهان کاهش مدت زمان فیلم به ۱۴۰ دقیقه شده اند. ساخت این فیلم تا این مرحله حدود ۱۲ سال به طول انجامیده و در طول این مدت ۵ کارگردان قصد ساخت آن را داشته اند که هر کدام بنا به دلایلی از آن سرباززدند تا اینکه نوبت به دنیرو رسید. ولی به نظر می رسد طلسم آماده نشدن به موقع آن ادامه داشته باشد. فیلمنامه نگهبان خوب نوشته اریک راث است که قصد نداشته اثری روشنفکرانه یا تاریخی را عرضه کند. در فیلمنامه، قهرمانی به نام ویلسون حضور دارد که خصوصیاتش ترکیبی از خصوصیات چند مقام مهم سیا در دهه های قبل از جمله ریچارد سبیل (متخصص عملیات مخفیانه) و جیمز آنگلتون (متخصص امور ضد جاسوسی) است. ویلسون از دانشگاه Yale به دفتر سرویس های استراتژیک سازمان سیا می پیوندد و در جریان جنگ دوم جهانی فعالیت های چشمگیری دارد او که در ابتدا به شکلی کورکورانه نسبت به این سازمان وفادار است پس از مدتی درمی یابد که شغل او زندگیش از جمله رابطه با دوستان و حتی زندگی زناشویی اش را تهدید می کند.

راث این فیلمنامه را در سال ۱۹۹۴ برای فرانسیس فورد کاپولا نوشت، زمانی که به دلیل نگارش فیلمنامه «فارست گامپ»، محبوب کارگردانها بود اما کاپولا به سراغ این فیلم نیامد و آن را به وین وانگ سپرد. ولی پس ازآن به دلیل تغییر مدیریت در استودیو پارامونت فیلم به فیلیپ کافمن سپرده شد ولی این تغییر هم نتیجه ای نداشت. گزینه بعدی برای ساخت این فیلم جان فرانکن هایمر بود و او تمایل فراوانی داشت که رابرت دنیرو هنرپیشه اصلی او باشد اما مرگ فرانکن هایمر در سال ۲۰۰۲ همه چیز را به هم زد. در همین زمان، دنیرو به دنبال یک فیلمنامه خوب جاسوسی برای کارگردانی بود. او در این باره می گوید: من همیشه به دوران جنگ سرد علاقه مند بودم من در این دوران بزرگ شدم و همه مسائل اطلاعاتی مرتبط با این دوره برایم جذاب است.

قصد دنیرو به دست آوردن فیلمنامه ای بود که شامل حضور سیا در ماجرای خلیج خوک ها تا سقوط دیوار برلین باشد اما فیلمنامه راث فقط تا اوایل دهه ۱۹۷۰ را شامل می شد بنابراین راث و دنیرو موافقت کردند که راث فیلمنامه را تا دوره مورد علاقه دنیرو ادامه دهد.

نگهبان خوب به استودیو پارامونت رسید جایی که از گراهام کینگ (دار ودسته های نیویورکی) خواسته شد تا به ساخت این فیلم کمک کند اما کینگ اصرار داشت که لئوناردو دی کاپریو نقش ویلسون را ایفا کند ولی برنامه تولید این فیلم با فعالیت دی کاپریو هماهنگی نداشت چون او می خواست در فیلم مارتین اسکورسیزی به نام جدا افتاده بازی کند. دنیرو دراین زمینه می گوید: «یک روز به دی کاپریو گفتم باید همین امشب به من بگویی که حاضر به بازی هستی یا نه؟ ولی همان موقع هم دوست داشتم این نقش را به مت دیمون بدهم.»

البته دیمون هم در فیلم اسکورسیزی بازی کرد ولی زودتر از دی کاپریو از فیلمبرداری فارغ می شد اما دیمون تمایلی نداشت که فاصله بین این دو فیلم زیاد باشد به همین خاطر دنیرو فقط ۶ ماه فرصت داشت تا فیلمبرداری را آغاز کند. اما عدم حضور دی کاپریو به منزله خروج کینگ از این پروژه بود. سرانجام جیمز راینسون وارد این ماجرا شد و فیلم با بودجه ای کمتر از ۹۰ میلیون دلار ساخته شد و البته اکثر هنرپیشگان فیلم ناچار شدند تا در دستمزدهایشان تجدیدنظر کنند اما به عقیده راینسون گرچه ساخت این فیلم تأخیرهای فراوانی داشت ولی فضای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر باعث شد مردم به تماشای فیلم هایی از این دست علاقه مندتر شوند چون زمانی که راث این فیلمنامه را نوشت هنوز مشخص نشده بود که سازمان سیا در نقاط مختلف جهان زندان های مخفی دارد و یا اینکه به شکل علنی متهمان به تورریسم را شکنجه می کند ولی همه اینها اکنون برای مردم مشخص شده است. راث در مورد این فیلمنامه می گوید: من این فیلمنامه را ۱۲ سال قبل نوشتم. این فیلم قرار نبود به مسائل سیاسی بپردازد بلکه بیشتر به تأثیر فعالیت در این سازمان بر زندگی خصوصی فردی مثل ویلسون بپردازد. در فیلم نگهبان خوب برخلاف اکثر فیلم های جاسوسی خبری از صحنه های تعقیب و گریز اتومبیل و یا درگیری با اسلحه نیست و اگر الگوی فیلم هایی از این دست جیمز باند براساس نوشته های یان فلمینگ است، دنیرو و راث آثار فردی مثل جان کار، را مدنظر داشتند. دنیرو در مورد این انتخابش می گوید: فیلم هایی که افراد تمام مدت به هم شلیک می کنند، این روزها خیلی زیاد شده، ولی من فیلم هایی را دوست می دارم که در آنها دلایل منطقی برای هر درگیری کوچکی داشته باشد. بنابراین من میزان خشونت در این فیلم را کاهش دادم و در عوض آن را به یک بازی شرافتمندانه تغییر دادم.

به عقیده تحلیلگران هدف اصلی دنیرو و راث از ساخت چنین فیلمی نمایش تأثیر مخرب قدرت بر زندگی است. دنیرو هم در این باره می گوید: ایده آل گرایان انسانهای باهوشی هستند و سعی دارند کارهایی را انجام دهند که تصور می کنند درست است اما پس از مدتی بیش از حد اعتماد به نفس پیدا می کنند و کارهایی را انجام می دهند که چندان در چارچوب منافع کشور آمریکا نیست.

منبع: Premiere

شانس «ویتی کر» برای اسکار ۲۰۰۷

جک نیکولسون توانا و ۶۹ ساله تا به حال سه بار جایزه اسکار را برده است و همین مسأله می تواند بزرگترین مانع در راه رسیدن جایزه اسکار برترین بازیگر مرد امسال به وی به خاطر بازی جالبش در رل گنگستری به نام فرانک کاستلو و به واقع ایفای کلیدی ترین رل در فیلم جدید مارتین اسکورسیسی (به نام «جداشده ها» یا «سفرکرده ها») باشد. آکادمی علوم سینمایی و هنرهای تصویری که نهاد اهداکننده اسکار است، معمولاً در چنین مواردی اولویت را به کسانی داده است که پیشتر اسکار را تصاحب نکرده باشند و در آن صورت فارست ویتی کر بازیگر سیاهپوست و آشنا می تواند به دلیل ایفای هنرمندانه نقش ایدی امین دیکتاتور اوگاندا در دهه ۱۹۷۰ در فیلمی جدید به نام «آخرین پادشاه اسکاتلند» جدی ترین کاندیدا و شانس دار برای کسب اسکار امسال باشد و به رویائی نیکولسون را شکست بدهد.

هرچندسال یک بار اتفاق می افتد که یک بازیگر سینما به هنگام ایفای رل یک چهره مشهور سیاسی، اجتماعی، هنری یا ورزشی چنان در قالب او فرو می رود که انگار تبدیل به خود وی می شود. ویتی کر در فیلم فوق چنان کرده و تو گویی، خود ایدی امین شده است. هال میرن به هنگام ایفای رل ملکه الیزابت در «ملکه» کار جدید استیفن فری برز بریتانیایی نیز چنین کرده و آن چنان شبیه به وی شده که تفکیک بازیگر از ملکه غیرممکن است و پیشتر درمورد بن کینگزلی و گاندی در فیلم «گاندی» به سال ۱۹۸۲ نیز چنین فرآیند و حالتی رؤیت شده بود.

اضافه بر آن ویتی کر مانند بازیگرانی که تا به حال رل آدولف هیتلر را ایفا کرده اند، تلاش می کند که مثلاً حالتی انسانی به چهره ای ببخشد که همانند رهبر سابق آلمان نازی یک رژیم جنایتکار را دایر کرد و تعداد زیادی از مردم کشورش و سایر کشورها را شکنجه کرد و کشت و توده ها را ارعاب و متواری ساخت. وقتی حکومت ۸ ساله ایدی امین در سال ۱۹۷۹ پایان گرفت، ویتی کر نوجوانی بیش نبود و در نتیجه اطلاعات و برداشتی که از دیکتاتور سابق اوگاندا دارد، همانی است که از رسانه ها و بنگاه های خبری گرفته است. ویتی کر در اواخر پاییز امسال و در حالی که کاندیداهای اسکار امسال زودتر از دهه اول بهمن ماه اعلام نمی شوند، می گوید: «از ما چیزهایی یادم می آید. وی را مردی نظامی و خشن و بی رحم توصیف کرده بودند که یونیفورم برتن داشت و عده ای هم او را یک دیکتاتور دیوانه می خواندند. عکس های امین نیز همین را می گفت.»

ویتی کر که ۴۵ ساله شده و از نخستین مرتبه ظهورش در سینما حدود ۲۵ سال می گذرد. می افزاید: «تازمانی که کارم روی این فیلم و تحقیقاتم درمورد این کاراکتر شروع نشده بود، این تمامی چیزی بود که درباره ایدی امین می دانستم، اما از آن پس موضوع برایم وسیعتر و بزرگتر شد.

صدها هزار نفر در دوره وی مردند و در نتیجه نمی توان این را نادیده گرفت، ولی در تحقیقاتم به تدریج دریافتم که او تأثیرگذاری زیادی بر اطرافیانش داشت. حتی اگر به فیلم هایی که از او گرفته شده، و کشور اوگاندا موجود است روی آوردم و همگی را بررسی کردم. من حتی با تعدادی از مردم این کشور به طور مستقیم در باره امین صحبت کردم. البته کار سختی نیست. کافی است به آن جا بروید و سوار یک تاکسی شوید و یا به رستورانی بروید و داستان پشت داستان در باره او بشنوید، کمتر کسی را می یابید که چیزی برای گفتن در باره ایدی امین نداشته باشد.»

«فارست ویتی کر» برای ایفای هرچه بهتر رل ایدی امین دیکتاتور سابق اوگاندا کاملاً در حال و هوای او فرو رفت و حتی فقط غذاهای سنتی آن کشور را می خورد

«ویتی کر» کوشید در ایام فیلمبرداری، کمتر از قالب امین خارج شود و حتی در ساعاتی که کار تعطیل نیز بود، او از رل خارج نمی شد. ویتی کر این کار را به سال ۱۹۸۸، نیز زمانی که رل چارلز پارکر سرایننده و نوازنده معروف موسیقی جز را در فیلم «برد» کار کلینت ایسست وود بازی کرد، انجام داده بود. در آن زمان او یک آپارتمان در نیویورک اجاره کرده و ۲۴ ساعته موسیقی جز و به ویژه کارهای پارکر را در آن جا برای خود پخش می کرد تا حتی یک لحظه هم از آن دنیا خارج نشود.

باز اگر به «شبح سگ؛ راه سامورایی» کار جیم جارموش رجوع کنیم، متوجه می شویم که فارست ویتی کر برای فرورفتن در نقش، روزی دو سه ساعت به کار مدیتیشن و تمرکز افکار می پرداخت و از جهان عادی و آدم های نرمال خارج می شد. «بله، وضعیت من چنان بود. وقتی وارد صحنه می شدم و فرمان شروع فیلمبرداری صادر می گشت. خودم را آماده می دیدم و همه چیز مهیا بود و بهتر بگویم در آن فضای خیالی بودم و انگار روی سطح زمین به سر نمی بردم. برعکس مثل همان موجود مردنظر جارموش، دریک نوع خلأ و سکون به سر می بردم.»

برای «آخرین پادشاه اسکاتلند» که از مهرماه در آمریکا و از آبان ماه امسال در اروپا اکران شده، ویتی کر تمامی نوع حرکات، روش گویش و لهجه امین وحالات مختلف ولی بی رحمانه او را بر چهره و وجود خود نشانده است. می گویند ویتی کر حتی در ایام فیلمبرداری غذاهای بومی و سنتی اوگاندا را می خورده و دست به چندسفر در سطح کشور زده تا محیط و فرهنگ آن جا را در وجودش حل کند. در سر صحنه فیلمبرداری نیز، وقتی کار قطع می شده و به بازیگران و عوامل اجرا استراحت داده می شد، بازهم ویتی کر لهجه و گویش امین را کنار نمی گذاشت و باز به شیوه دیکتاتور سابق اوگاندا حرف می زد. این کار به گونه و وسعتی بود که سایر اعضای کادر اجرایی را حیرت زده می کرد. جیمز مک آووی به عنوان یکی از همبازیان ویتی کر می گوید: «من همیشه در صحنه فیلمبرداری بودم، ولی حتی وقتی گروه فیلمبرداران می رفتند، فارست از رل خارج نمی شد و همان طور می ماند. جالب تر این که به محض وارد شدن او به اتاق و محل، همان اتوریته و حالت دیکتاتور مآبانه امین را با خود به آن جا می آورد و انگار خود اوست و یک نوع سکوت و ترس بر محل و بین ما حاکم می شد. فکر می کردیم که خود امین آمده است! درعین حال این مسأله باعث می شد همه ما جدی تر شویم و کار را به اندازه خود او محکم و وسیع و الزامی تلقی کنیم.»

با این حال کوین مک دانلد کارگردان «آخرین پادشاه اسکاتلند» معترف است که ابتدا ویتی کر را انتخاب مناسبی برای این رل نمی دانسته است. درحالی که تمام تهیه کنندگان این فیلم از آغاز به ویتی کر نظر داشتند و او را برگزیده بودند، مک دانلد می گوید: «خب، نظر من این بود که ویتی کر حتماً بازیگر خوبی است اما انگار چیز و کار متفاوتی را انجام می دهد. به نظرم می رسید که او ذاتاً آدمی محترم و پرآحساس و خوش رفتار است و این با چیزی که ما در مورد امین می خواستیم، در تضاد بود. ما کسی را می خواستیم که اهل نمایش و سرسخت و تندخو باشدوباور همه ما این بود که ویتی کر چنین کسی نیست. با این حال پس از مدتی به نتیجه ای به جز این رسیدم. پای صحبت او نشستم و دیدم برداشت های درست ولازم را در باره این رل دارد. وی می دانست که چگونه باید رفتار کند و از چه طریق درچنان حال و هوایی فرو رود. او از درون و از عمق به قضیه نگاه می کرد و حاصل این قضیه را می توانید در فیلم و نوع حضور وی نیز ببینید. او نه فقط توانسته است از برخی دیدگاهها چهره ای انسانی به این کاراکتر بی رحم ببخشد، بلکه کاری کند که بیننده گمان ببرد تمام خشونت ها و سبعیت های آن آدم در مورد دیگران، کار درستی بوده و وی راه غلط را طی نکرده است.» ویتی کر هر کاری کرده باشد، اینک امیددار نخست جایزه اسکار برترین بازیگر مرد نقش اول سال محسوب می شود. چیزی که سالها حضور محسوس و اغلب قابل قبول وی درعرصه سینما، پشتوانه آن است.